**درس فقه، جلسه 27: 11/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث حداد بودیم. نتیجة بحث‌های گذشته این شد که فرضاً در دوران عدة وفات حداد لازم هست. اینجا یک توضیحی در مورد یک روایتی از روایت‌های بحث لازم هست، یکی از روایت‌های بحث ما صحیحة ابن ابی یعفور هست. از این‌که صحیحه تعبیر می‌کنم، در سند این روایت ابان هست، که مراد ابان بن عثمان هست، بنابراین‌که ابان بن عثمان را ناووسی ندانیم و امامی ثقه بدانیم، این صحیحه هست که قول صحیحه هم همین هست. علی ای تقدیر این روایت: «عَنْ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فَقَالَ لَا تَكْتَحِلُ لِلزِّينَةِ وَ لَا تَطَيَّبُ وَ لَا تَلْبَسُ ثَوْباً مَصْبُوغاً وَ لَا تَبِيتُ عَنْ بَيْتِهَا وَ تَقْضِي الْحُقُوقَ وَ تَمْتَشِطُ بِغِسْلَةٍ وَ تَحُجُّ وَ إِنْ كَانَتْ فِي عِدَّتِهَا.»

این کلمة تمتشط بغسلة مراد از غسلة چی هست؟ در مورد غسلة در لسان العرب تعبیر می‌کند که: «و الغِسل و الغِسْلَة: ما يُغْسَل به الرأْس من خطميّ و طين و أُشْنان و نحوه» این یک عبارت.

توضیحاتی را می‌دهد بعد می‌گوید: «و الغِسْلة أَيضاً: ما تجعله المرأَة في شعرها عند الامتشاط. و الغِسْلة: الطيب»

من فکر می‌کنم تمتشط بغسلة شاید احتمال قوی‌تر این باشد، مراد این باشد که با صابون عطری و چیزهایی که اگر بخواهد با عطر خودش را بشوید، مانعی ندارد، مراد از تمتشط بغسلة شانه کردنی هست که در حمام به وسیلة، صابون‌هایی که یک نوع عطری در آن استفاده شده، می‌گوید اشکالی ندارد که استفاده کند. در واقع آن عطر ثابت اشکال دارد، ولی عطری که در هنگام حمام مورد استفاده قرار می‌گیرد، بعداً موقع شستشو دیگر می‌رود و چیز زیادی و قابل توجهی از آن عطر باقی نمی‌ماند، کأنّه اشکالی ندارد. اطلاق ادلة لا تطیب، عطر نزن، اینجور عطرهایی است که ثبات ندارد و در یک زمان محدودی، مثلاً در حمام ایجاد می‌شود و بعداً هم باقی می‌ماند، آنها را بعید است شامل شود. بله اگر عطرش اینقدر زیاد باشد که بعد از این‌که از حمام هم بیرون بیاید، عطر کاملاً مشخصی داشته باشد و روشنی داشته باشد، ادلة لا تطیب آن موارد را هم می‌گیرد. ولی عطرهای محدودی که وجود دارد، مشکل هست که بگوییم آنها هم حرام هست. این یک توضیحی در مورد این روایت. این مسأله تمام.

مسألة بعدی، «مسألة 3: يظهر من جملة من الأخبار عدم جواز خروجها ما دامت في العدة عن بيتها نهارا و عدم جواز بيتوتتها في غير بيتها إلّا مع الضرورة أو لأداء حق أو قضاء حاجة أو للإتيان بأمر مستحب مثل الزيارة و سماع التعزية و نحوهما، إذ المذكور في الأخبار و إن كان هو الحج إلّا أنّ الظاهر إرادة المثال لكل مستحب و انّها إذا أرادت الخروج فلتخرج بعد نصف الليل و ترجع مساء، كما في بعض الأخبار أو عشاء كما في بعضها الآخر و من جملة أخرى إطلاق جوازهما و ظاهر المشهور العمل بالأخيرة و حمل الأدلة على الكراهة جمعا، و اختار صاحب الحدائق الحرمة و حمل الأخيرة على صورة الضرورة، و الأقوى ما عليه المشهور من الكراهة في غير الموارد المذكورة.»

بحث سر این هست که آیا زن در ایام عده می‌تواند از خانه‌اش خارج بشود در روز یا نمی‌تواند خارج بشود که عبارت مرحوم سید را خواندم.

روایاتی که داریم، یک اختلافی بین این روایات وجود دارد، باید روایات را بخوانیم، نحوة جمع بین این روایات را در موردش صحبت کنیم.

روایت ابن ابی یعفور بود که الآن خواندم، یک تعبیر دارد لا تبیت عن بیتها، در صحیحة ابن ابی یعفور این را دارد.

در روایت ابی العباس هم دارد لا تخرج نهاراً و لا تبیت عن بیتها.

در روایت ابی العباس اینجور دارد قلتُ ارأیت ان ارادت ان تخرج الی حقٍّ کیف تصنع؟ قال تخرج بعد نصف اللیل و ترجع عشاءً. این هم تعبیری که در این روایت هست.

در روایت صحیحة ابی بصیر هم تعبیرش این هست که «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ يُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ تَكُونُ فِي عِدَّتِهَا أَ تَخْرُجُ فِي حَقٍّ فَقَالَ إِنَّ بَعْضَ نِسَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله سَأَلَتْهُ فَقَالَتْ إِنَّ فُلَانَةَ تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا فَتَخْرُجُ فِي حَقٍّ يَنُوبُهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُفٍّ لَكُنَّ قَدْ كُنْتُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُبْعَثَ فِيكُنَّ» تا آخر آن روایت. بعد در ذیل این روایت این تعبیر دارد: «لَا تَمْتَشِطُ وَ لَا تَكْتَحِلُ وَ لَا تَخْتَضِبُ وَ لَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا نَهَاراً وَ لَا تَبِيتُ عَنْ بَيْتِهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ تَصْنَعُ إِنْ عَرَضَ لَهَا حَقٌّ فَقَالَ تَخْرُجُ بَعْدَ زَوَالِ اللَّيْلِ وَ تَرْجِعُ عِنْدَ الْمَسَاءِ فَتَكُونُ لَمْ تَبِتْ عَنْ بَيْتِهَا قُلْتُ لَهُ فَتَحُجُّ قَالَ نَعَمْ.»

از این روایت استفاده می‌شود کأنّ شخصی که قسمت اعظم شب را در خانه نباشد، این بیتوتة در خانه نکرده. بیتوتة در خانه این هست، برای این‌که بیتوتة در خانه صدق کند، باید حداقل نیمی از شب را در خانه باشد. و این تخرج بعد زوال اللیل، یعنی نصف اللیل، در تخرج بعد نصف اللیل در بعضی از تعبیرات، روایت ابی العباس بود. در بحث روایت‌هایی که بیتوتة از منا هم مطرح هست، آقایان می‌گویند برای این‌که بیتوتة در منا تحقق پیدا کرده باشد، همین است کأنّ نیمی از شب را در منا باشد و بعد از نصف لیل از منا خارج شده باشد، همین کافی هست برای این‌که بیتوتة در منا را درک کرده باشد. این هم در همان فضاها هست. این هم یک روایت.

در این روایت‌ها نهی کرده از خروج از بیت. ولی یک روایت‌های دیگری داریم، در این روایت‌ها به‌طور کلی اجازه داده که زن از خانه‌اش خارج بشود. یک روایت، روایت سلیمان بن خالد هست، که صحیحة «سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ امْرَأَةٍ تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا أَيْنَ تَعْتَدُّ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلْ حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام لَمَّا تُوُفِّيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كُلْثُومٍ فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ.»

این یک روایت که صحیحه است.

یک روایت دیگر، روایت صحیحة محمد بن مسلم هست. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَيْنَ تَعْتَدُّ قَالَ حَيْثُ شَاءَتْ وَ لَا تَبِيتُ عَنْ بَيْتِهَا.»

که ذیلش این جامع احادیث دارد حمله الشیخ علی الاستحباب.

آن روایت دیگر به قرینة این‌که در آن روایت هیچ قید ذکری نکرده که بیتوته در بیتش نباید، بیتوته خارج بیت باشد، این را قرینه قرار داده که لا تبیت عن بیتها، این استحباب عدم بیتوته در خارج بیت، یا کراهت بیتوته در خارج بیت از آن استفاده می‌شود. این هم یک روایت.

یک روایت دیگر موثقة عبد الله بن سنان و معاویة بن عمار هست. «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَ تَعْتَدُّ فِي بَيْتِهَا أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلْ حَيْثُ شَاءَتْ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام لَمَّا تُوُفِّيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كُلْثُومٍ فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ.»

این روایت حُمید بن زیاد واقفی ثقه است. ابن سماعة که حسن بن محمد بن سماعة هست آن هم واقفی ثقه است. محمد بن زیاد که ابن سماعة از او نقل می‌کند ابن ابی عمیر معروف است. بنابراین سند موثقه تلقی می‌شود، به خاطر واقفی بودن حُمِید بن زیاد و ابن سماعة.

روایت دیگر، روایت «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَ تَخْرُجُ إِلَى بَيْتِ أَبِيهَا وَ أُمِّهَا مِنْ بَيْتِهَا إِنْ شَاءَتْ فَتَعْتَدُّ فَقَالَ إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَعْتَدَّ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا اعْتَدَّتْ وَ إِنْ شَاءَتِ اعْتَدَّتْ فِي أَهْلِهَا وَ لَا تَكْتَحِلُ وَ لَا تَلْبَسُ حُلِيّاً.»

این روایت ۳ تا اشکال سندی مطرح هست. بلکه بگویم ۴ تا اشکال سندی هست.

حسین بن محمد، حسین بن محمد بن عامر است که در سندش بحثی نیست. معلی بن محمد، مضطرب الحدیث در موردش گفته شده، مضطرب الحدیث و المذهب. حاج آقا بحثش را جایی کردند و مجموعاً روایت معلی بن محمد را پذیرفتند.

نفر بعدی حسن بن علی او غیره عن ابان بن عثمان هست که ما بحثش را در جایی این را مطرح کردیم که واسطة بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان همیشه حسن بن علی وشاء هست. کس دیگری اینجا، هیچ جایی واسطه واقع نشده. حالا چطور اینجا حسن بن علی او غیره تعبیر شده، من فکر می‌کنم که این در کتاب مثلاً معلی بن محمد ابان بن عثمان اوّل سند واقع شده بوده، در سند قبلی‌اش مثلاً اینجور بوده، الحسن بن علی عن ابان بن عثمان، سند بعدی معلق بوده. ابان بن عثمان اوّل سند بوده. مرحوم کلینی مردد بوده که این سند آیا معلق به سند قبل هست یعنی همان حسن بن علی که در سند قبل هست، در سر این سند هم داخل می‌شود. یا این‌که نه معلق به او نیست و ابان بن عثمان سر سند هست و سند کأنّ یک نوع مرسل می‌شود. و به خاطر همین حسن بن علی او غیره تعبیر کرده. اگر معلّق به قبل بوده حسن بن علی واسطة بین معلّی بن محمد و ابان بن عثمان می‌شده، اگر معلّق به قبل نبوده، واسطه معلوم نیست کی باشد. ولی با توجه به این‌که بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان غیر حسن بن علی وشاء هیچ جای کس دیگری واسطه نشده، حالا به نظر می‌رسد یا آن سندش معلّق به قبل بوده و حسن بن علی درست است، او غیره‌اش درست نیست. یا این‌که اگر هم معلّق به قبل هم نبوده، به هر حال معلّی بن محمد این را از کتاب ابان بن عثمان برداشته و کتاب ابان بن عثمان طریقش حسن بن علی بن وشاء بوده و مشکلی از این جهت در سند نیست. این را قبلاً در موردش بعضی بحث‌ها مفصل بحث کردیم و اینجور مرسلات را به نظر ما اشکالی ندارد.

ابان بن عثمان را هم اشاره کردم که ابان بن عثمان بنابر تحقیق امامی ثقه است، نه ناووسی ثقه است و عن اوصی ؟؟؟ ۲۰:۱۴ ابان درست نیست. از آن جهت هم در سند اشکالی نیست.

مسألة بعدی این سند عبد الله بن سلیمان هست. در مورد عبد الله بن سلیمان یک مطلبی در خاتمة مستدرک هست، به خاطر یک نکتة روشی خیلی مهمی که اینجا هست، خاتمة مستدرک را آوردم در موردش توضیحی عرض بکنم. در خاتمة مستدرک، جلد ۴، صفحة ۴۲۱ در شرح مشیخة کتاب من لا یحضره الفقیه در ذیل طریق به عبد الله بن سلیمان اینجوری دارد.

و الی عبد الله بن سلیمان محمد بن حسن عن محمد بن الصفار عن یعقوب بن یزید عن صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر جمیعاً عنه. و إلى عبد اللّه بن سليمان: محمّد بن الحسن، عن محمّد ابن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى و محمّد بن أبي عمير جميعا، عنه.»

بعد ایشان می‌گوید: «السند في أعلى درجة الصحة.» یعنی طریق به عبد الله بن سلیمان در اعلی درجة صحت هست، خب همینجور هست. همة رواة این سند از بزرگان و اجلا هستند.

«و أمّا [ابن] سليمان فظنّه الشارح: الصيرفي الكوفي، الذي له أصل، و صرّح النجاشي أنه: روى عنه جعفر بن علي، قال: فالخبر قوي كالصحيح، و يمكن الحكم بصحته لاتفاق الأصحاب على أصله على ما ذكره المفيد رضي اللّه عنه،» حالا آن را بعداً در موردش توضیح می‌دهم که مراد این چی است.

و اعتماد الأصحاب على كتابه مع صحته، عن ابن أبي عمير و صفوان بن يحيى، و هما من أهل الإجماع، و لهذا عمل أكثر أصحابنا المتأخرين على العمل بأخباره، انتهى.»

حالا آن عبارت‌های مرحوم مجلسی اوّل را، این شارح مراد مرحوم مجلسی اوّل در روضة المتقین هست. آن عبارت مرحوم مجلسی اوّل را بعداً توضیح می‌دهم. بعضی توضیحات نیاز دارد که ان‌شاءالله آن را بعد توضیح می‌دهم. فعلاً تکة دیگری را می‌خواهم آن قسمت اوّلش را «فظنّه الشارح: الصيرفي الكوفي» در موردش صحبت کنم، مرحوم محدّث نوری بعد از این‌که این عبارت مرحوم مجلسی اوّل را می‌آورد. می‌گوید: «و لكن الأقوى وفاقا لجامع الرواة أنه: النخعي الكوفي، الذي يروي عنه: أبان بن عثمان، و صفوان بن يحيى، و ابن أبي عمير، و يونس ابن عبد الرحمن، و عبد اللّه بن مسكان، و النضر بن سويد، و هارون ابن الجهم، و معاذ بن مسلم، و حمزة بن حمران، و الوشاء، و أبو شعيب المحاملي، و يحيى الحلبي، و عبيس بن هشام، و ابن أذينة، و عبد اللّه بن سنان، و محمّد بن الحسن العطار.

صرّح بذلك كلّه في الجامع»

خلاصه در جامع الرواة تصریح کرده که از عبد الله بن سلیمان نخعی این افراد زیاد، این ۱۶ نفر روایت کردند. در حالی که در هیچ جایی روایت، این روایت با تصریح به نخعی کوفی در هیچ جا وارد نشده، جامع الرواة هم یک چنین مطلبی را ندارد. اصل مطلب این هست که یک سبکی جامع الرواة دارد، که این سبک جامع الرواة را احیاناً بعضی از بزرگان توجه نکردند، عبارت‌های جامع الرواة را در خیلی جاها درست متوجه نشدند. جامع الرواة یک مطلبی را دارد که در مقدمه‌اش اشاره می‌کند.

در مقدمة جامع الرواة، ایشان می‌فرماید: و الیعلم ان فی الاسماء المشترکة مثلاً محمد بن عبد الله و محمد بن علی سعی سعیاً بلیغا بقدر الوسع و الطاقة (این مؤلف کتاب) حتی وجد قرینة الترجیح. و کتب راوی کل واحد منهم تحته. محمد بن عبد الله، آن مطلقات را اگر قرینه‌ای بر این‌که مراد از این محمد بن عبد الله کی هست به دست آورد، روایت محمد بن عبد الله مطلق را ذیل آن شخصی را که قرائن ترجیح نشان می‌دهد که مراد از این محمد بن عبد الله مطلق هست نوشته. و کتب راوی کل واحد منهم تحته. و ان لم یجد قرینة و ترجیحاً بنحو من الانحاء کتب بعد مجموعها کذا روی فلان عن محمد بن فلان عن فلان حتی لا یخل بضابطة الکلیة التی هی جمع جمیع الرواة و لعل الناظرین یجدون قرینة للترجیح.

ایشان می‌گوید اگر نتوانستم ترجیح بدهم که مراد از این عنوان مشترک کی است بعد از این‌که تمام افرادی که با مشخصات ذکر شده‌اند، ذکر شده، در آخرش با این عبارت من عناوین مشترک را می‌آورم. ما نحن فیه هم از این قبیل است و آنها توجه نکردند.

صاحب جامع الرواة، مرحوم اردبیلی اوّل عبد الله بن سلیمان را آورده، با رمز ین و قر، یعنی از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر هست. و آن را از رجال بسیط میرزای استرآبادی نقل کرده. بعد عبد الله بن سلیمان صیرفی را آورده. و در ذیلش گفته و لعله ؟؟؟ الآتی آن را هم به عنوان ؟؟؟ ۲۹:۱۷ آورده و مواردی که عبد الله بن سلیمان صیرفی در اسناد با قید صیرفی بوده، آدرس‌هایش را ذکر کرده. چند تا آدرس از کافی و تهذیب ذکر کرده. بعدش عبد الله بن سلیمان العاملی کوفی قاف، یعنی از اصحاب امام صادق هست با رمز مه یعنی از رجال میرزای استرابادی هست ذکر کرده. بعد عنه ربیع بن محمد المثلی ۲۹:۵۴، ۲-۳ آدرس آورده، بعد می‌گوید و الظاهر ان هذا و ابن سلیم المتقدم من فیه اینها واحد بقرینة الراوی و المروی عنه و کونهما عامریین و لا علیّ عبد الله بن سلیم العامری آورده. می‌گوید این عبد الله بن سلیمان عامری و عبد الله بن سلیم عامری هم اینها یکی هستند.

بعدش عبد الله بن سلیمان العفسی ۳۰:۲۲ الکوفی یعرف بالصیرفی را آورده و با رمز ین، یعنی اصحاب امام زین العابدین. بعد گفته و تقدم، با رمز مه یعنی رجال میرزای استرابادی. بعد آنجا دارد عبد الله بن سلیمان النخعی کوفی، بعدش علامت ق گذاشته، عربی قی که رمز برقی است، بعد رمز مُه گذاشته که برای رجال بسیط میرزای استرابادی است. بعد از این‌که تمام، عبد الله بن سلیمان‌های مختلفی که در کتب رجال، در رجال شیخ، رجال برقی، رجال نجاشی ذکر شده را ذکر می‌کند، بعد از آن شروع کرده موارد مطلقات را آوردن. عبد الله بن سلیمان نخعی تصادفا آخرین نفری بوده که به عنوان عبد الله بن سلیمان بوده. فضاله عن ابان، عن عبد الله بن سلیمان، اینها را شروع کرده آوردن. و روات عبد الله بن سلیمان را آوردن، که رواتی که آورده، همه‌اش عبد الله بن سلیمان مطلق هست که ابان، ابان بن عثمان، صفوان بن یحیی، ابن ابی عمیر و امثال اینها که مرحوم محدث نوری بعضی از این روات را که راوی‌های شناخته شده و معروف بودند، روات زیادی را آورده، همة این روات را هم مرحوم محدث نوری ذکر نکرده، بعضی رواتش خیلی شناخته نشدند، آنها را ذکر نکرده، آن روات شناخته شده‌اش را ذکر کرده، مثل عبد الله بن ، نضر ۳۲:۴۵ بن سوید، هارون بن جهم، معاذ بن مسلم، عبد الله بن مسکان، یونس بن عبد الرحمن، حمزة بن حمران، وشاء، ابو شعیب محاملی، یحیی حلبی، یحیی بن ابی عمران که همان یحیی حلبی هست، یحیی الحلبی، محمد بن حسن العطار، اویس بن هشام، ابن اذینه، عبد الله بن سنان، و روات معروفی که در این لیست راویان عبد الله بن سلیمان بودند ذکر کرده. این‌که ایشان عبد الله بن سلیمان را با عبد الله بن سلیمان نخعی یکی ندانسته، نه چون نتوانسته تشخیص بدهد که مراد از این عبد الله بن سلیمان کی است، آن جاهایی که عبد الله بن سلیمان قید صیرفی داشتند، ذیل صیرفی آورده. آنجاهایی که راوی‌اش رضی بن محمد المثلی بوده، آن را تشخیص داده که مراد عبد الله بن سلیمان عامری هست، ذیل عبد الله بن سلیمان عامری آورده. بقیه را چون تشخیص نداده که مراد چی است، در ذیل عبد الله بن سلیمان نخعی آورده و آنجا آورده. بنابراین، این عبد الله بن سلیمان مطلق، این‌که ایشان عبد الله بن سلیمان نخعی دانسته، نه این مطلب درست نیست.

حالا مراد از این عبد الله بن سلیمان کی هست، این یک بحث، یک رسالة مفصلی در موردش نوشتم، نمی‌خواهم وارد تفصیل آن رسالة مفصل بشوم، عمدتاً حالا هر کس می‌خواهد باشد با توجه به روایت ابن ابی عمیر و صفوان باید، یا اکثار روایت بزرگان باید تصحیح بشود و بنابراین خیلی در این بحث ما تأثیر جدی ندارد که مراد از این عبد الله بن سلیمان کی هست. ما به هر حال با توجه به اکثار روایت بزرگان از این عبد الله بن سلیمان و روایت صفوان و ابن ابی عمیر از این عبد الله بن سلیمان، این عبد الله بن سلیمان را تصحیح می‌کنیم. بنابراین آن ارسال روایت را هم که عرض کردم، روایت مرسل نیست، حسن بن علی واسطه است، حسن بن علی بن علی وشاء هست، بنابراین این روایت، روایت معتبری هست و این قابل استناد هست. حالا بقیة روایت‌های مسئله را، و این‌که در جمع بین این روایات چگونه باید رفتار کنیم، این را ان‌شاءالله فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان